

Imam Khomeini and the Limits of Absolute Guardianship

Received: 2022-04-28

Accepted: 2022-06-18

Seyyed Javad Varai *

The present research discusses the limits of absolute guardianship (wilāyat muṭlaqa) of the jurist from the perspective of Imam Khomeini. The method of research is descriptive-analytic. The results show that “absoluteness” in the jurisprudential term “absolute guardianship” is a relative concept. Guardianship is absolute in some aspects and qualified or constrained in others. In Imam Khomeini’s view, a jurist has absolute guardianship (authority of an Islamic government) with respect to ancillary jurisprudential rulings; that is, in addition to its task of performing ancillary jurisprudential rulings, when necessary, the government can legislate binding laws in the domain of jurisprudential problems and even jurisprudential obligations. However, the guardianship of a jurist or authorities of a government in the Period of Occultation of the Infallible Imam is constrained in at least five aspects: justice, exigency as identified by committed experts, the public domain, commitment of the governmental practice of the Prophet (s) and Infallible Imams (a), and law. In this way, there is no ground for claims like “priority of guardianship over justice,” “legitimacy of any decision deemed exigent by the jurist,” “any governmental interference in citizens’ privacy,” “equivalence of a just jurist to an Infallible Imam,” and “the jurist guardian being above law.”

Keywords: absolute guardianship of the jurist; Imam Khomeini; ancillary jurisprudential rulings; justice; public interest; law.

* Associate professor, Research Institute of Hawzeh and University, Qom, Iran (jvarai@rihu.ac.ir)



امام خمینی و حدود ولایت مطلقه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۸

تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۳/۲۸

سید جواد ورعی^۱

هدف پژوهش حاضر بررسی حدود ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی است. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی است. نتایج نشان می‌دهند که «اطلاق» در اصطلاح فقهی «ولایت مطلقه»، مفهومی نسبی است و به تناسب موضوع مورد بحث در هر مسأله‌ای، ولایت از یک جهت و حیثیت مطلق، و از جهات و حیثیات دیگر مقید است. در اندیشه‌ی امام خمینی، ولایت مطلقه فقیه (اختیارات حکومت اسلامی) نسبت به احکام فرعی شرعی، مطلق است؛ یعنی حکومت افزون بر مسئولیت اجرای احکام فرعی شرعی، عنداللزوم می‌تواند در قلمرو مباحات شرعی و حتی الزامات شرعی، قانون الزام‌آور وضع نماید. اما از جانب دیگر، ولایت فقیه و اختیارات حکومت در عصر غیبت، دست‌کم محدود و مقید به پنج قید است: عدالت، مصلحت به تشخیص کارشناسان متعهد، قلمرو حوزه‌ی عمومی، پابندی به سیره‌ی حکومت پیامبر ﷺ و امام معصوم علیه السلام، و قانون. لذا گزاره‌هایی مثل: «تقدم ولایت بر عدالت»، «هر تصمیمی که شخص فقیه مصلحت بداند»، «حق دخالت حکومت در حریم خصوصی»، «هم‌ترازی فقیه عادل با معصوم» و «فراقانونی بودن ولی فقیه» جایگاهی ندارد.

کلیدواژه‌ها: ولایت مطلقه فقیه، امام خمینی، احکام فرعی شرعی، عدالت، مصلحت عمومی، قانون.

بیان مساله

از دیدگاه امام خمینی اختیارات حکومت مقید به چارچوب احکام فرعی شرعی نیست، بلکه از این زاویه مطلق است؛ یعنی حکومت می‌تواند در قلمرو مباحات و حتی الزامیات شرعی، و احکام وضعی بر اساس مصلحت قانون وضع نماید و حکم الزامی شرعی را موقتاً تعطیل نماید یا حکم وضعی شرعی را دگرگون سازد. این سخن را نباید به این معنا دانست که اختیارات حکومت از زوایای دیگر هم مطلق بوده و مقید به هیچ قیدی نیست. در این مقاله صرفاً به بیان حدود و قیود ولایت مطلقه از دیدگاه امام خمینی می‌پردازیم؛ در ضمن بحث، تکلیف برخی از نسبت‌های نادرست و تفسیرهای ناروا از دیدگاه ایشان نیز روشن خواهد شد.

۱. حدود ولایت مطلقه

۱،۱. عدالت

نخستین محدودیت ولایت مطلقه، اعم از پیامبر یا امام معصوم یا فقیه عادل، «عدالت» است. زمام‌دار جامعه هرگز نمی‌تواند حکم ناعادلانه صادر نموده و مردم را به اطاعت از آن فرابخواند. اگرچه پیامبر و امام معصوم برخلاف عدالت اعمال ولایت نمی‌کنند، اما ولایت محدود به عدالت است. ارزش مطلقى است که هیچ‌گاه و تحت هیچ شرایطی نمی‌توان از آن عدول کرد. اصولاً ولایت برای آنان در چارچوب عدالت جعل شده است.

این حقیقت از نصوص دینی هم قابل استفاده است. برای نمونه، خدای متعال در قرآن کریم، فلسفه‌ی جعل مقام خلافت خود در زمین را برای پیامبرش، حکمرانی بر اساس حق و عدالت دانسته و می‌فرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (ص، ۲۶). هر چند مخاطب آیه، داود عليه السلام است، اما این تکلیف اختصاص به آن حضرت ندارد؛ بلکه هرکسی در منصب خلافت الهی قرار گیرد، به‌گفته‌ی بسیاری از مفسران شیعه و سنی وظیفه دارد بر اساس حق و عدالت حکم براند، نه میل و اراده‌ی شخصی (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۳، ص. ۹۷؛ سمرقندی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص. ۱۶۵؛ طبرانی، ۲۰۰۸م، ج ۵، ص. ۳۴۴؛ ماوردی، بی‌تا، ج ۵، ص. ۹۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص. ۹۹؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۵، ص. ۱۸۸؛ حقی برسوی، بی‌تا، ج ۸، ص. ۲۲؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۲۳، ص. ۱۴۲ و مکارم، ۱۳۷۱، ج ۱۹، ص. ۲۶۱). برخی از مفسران نیز «حق» را به‌معنای نهادن هر چیزی در جایگاه واقعی خود تفسیر کرده‌اند (قطب راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص. ۵ و کاشانی، بی‌تا، ج ۸، ص. ۴۸) که همان تعریف معروف عدالت است. آیات دیگری هم در قرآن وجود دارند که مثل آیه‌ی ۵۸



سوره‌ی نساء به حاکمان دستور می‌دهند تا بر اساس عدالت حکم برانند. این آیات می‌توانند قرینه‌ای باشند بر این که مراد از «حق» در آیه‌ی مورد بحث نیز عدالت است. وقتی پیامبران الهی چنین وظیفه‌ای دارند، جانشینان غیرمعصوم آنان به طریق اولی موظف به رعایت حق و عدالت در حکمرانی‌اند. از همین رو علامه نائینی حکمرانی ولایی را - که ماهیتی جز امانت ندارد - به ویژگی‌های متعددی هم‌چون «عادل» توصیف کرده است؛ چون حکمرانی‌اش «دل‌بخواهانه» نبوده و مقید و مشروط به قانون عادلانه است (نائینی، ۱۳۸۲، صص. ۴۳-۴۵). علامه کاشف‌الغطاء نیز برقراری عدالت را «برترین و مهم‌ترین وظیفه حاکمان» (کاشف‌الغطاء، ۱۳۳۰ ق، ص. ۱۰۴) دانسته است.

علی علیه السلام با صراحت فلسفه‌ی پذیرش خلافت و امارت را «اقامه‌ی حق و ستاندن حقوق ضعیفان از قدرتمندان» اعلام می‌کند (نهج‌البلاغه، خطبه ۳). ایشان به‌رغم آن که می‌دانستند زیاده‌خواهان، امنیت جامعه و حکومتش را تهدید خواهند کرد، از پیگیری عدالت صرف‌نظر نکردند (همان، خطبه ۱۲۶). بنابراین، نظریه‌ی «تقدم امنیت بر عدالت» با سیره‌ی علی علیه السلام سازگاری ندارد و نافی تقدّم اهم بر مهم است (که ممکن است در مواردی امنیت باشد).

محدودیت برقراری عدالت برای اطلاق ولایت، افزون بر محدودیت عدالت به‌عنوان یک وصف نفسانی در زمام‌دار است. زمام‌داری جامعه با اختیارات گسترده به معصوم، و در غیبت او به عادل سپرده شده است؛ یعنی کسی که از درون مراقبی دارد تا از موقعیت و اختیاراتش سوءاستفاده نمی‌کند. این محدودیت هرچند مانع تبدیل و دگرگونی ماهیت زمام‌داری از امانت به مالکیت است و موجب می‌شود زمام‌داران هم‌چنان خود را امانت‌دار بدانند، نه مالک و صاحب‌اختیار (نائینی، ۱۳۸۲، ص. ۴۵)؛ ولی نافی نظارت و مراقبت بیرونی بر قدرت نیست.

به‌نظر نگارنده، اساساً خاستگاه طرح ولایت مطلقه و اختیارات حکومت مبنی بر «قانون‌گذاری فراتر از احکام فرعی شرعی» در جمهوری اسلامی توسط رهبر فقید انقلاب، حلّ مسائل روز جامعه با توجه به شرایط و تحولات زندگی، آن هم به‌نفع محرومان و مستضعفان و محدودکردن قدرت و ثروت سرمایه‌داران بود تا شکاف شدید طبقاتی کاهش یافته و تعادلی در جامعه برقرار شود؛ این مدعا را با مراجعه به عباراتی از امام خمینی در طرح نظریه‌ی ولایت مطلقه فقیه، مثل «فلسفه‌ی وجود چنین اختیاری برای حکومت» و «عوارض منفی فقدان چنین اختیاراتی در جامعه» ملاحظه کرد. برای مثال، ایشان در ۲۶ مهرماه ۱۳۶۰ در پاسخ به نامه‌ی آیت‌الله العظمی گلپایگانی و اظهار نگرانی در مورد واگذاری تشخیص عناوین ثانویه به مجلس می‌فرمایند:



اگر وضع به همان منوال خان‌خانی و بورس‌بازی و زمین‌خواری بماند که باز یک طبقه‌ی اشراف بدون رسیدگی به وضع‌شان، که غالباً برخلاف موازین شرعیه است، در اروپا به عیش و عشرت مشغول و یک طبقه‌ی عظیم فقرا برای آنان برخلاف موازین کار کنند و با فقر و فاقه زندگی کنند، برای حکومت اسلام و اسلام و قانون اساسی باید فاتحه خواند. اموری که در حفظ نظام اسلامی [دخیل] است یا ضرورت دارد، که ترک یا فعل آن فسادانگیز است، نمی‌شود به خواست عده‌ای طرفدار زمین‌خواران به همان منوال بماند. جناب‌عالی مطمئن باشید که خطر در این طرف بسیار است و در آن طرف خطری نیست، بلکه به حکم ثانوی شرع محدودیت‌هایی صورت می‌گیرد که با ترک آن خطرهای عظیمی در کار است. و جناب‌عالی مطمئن باشید که نه مجلسیان به‌حسب نوع و نه دولت متمایل به چپ است و نه اعمالی که می‌شود، چپی است؛ و من امیدوارم که با نظارت علمای اعلام بلاد چیزی که برخلاف احکام شرع باشد، چه احکام اولیه پس از موارد مذکور و چه احکام ثانویه، خطری پیش نیاید. اخیراً عرض می‌کنم من میل ندارم که تهمتی که سال‌هاست به روحانیون می‌زنند و می‌زدند که اینان طرفدار زمین‌خواران و سرمایه‌داران بزرگ هستند و با طرف‌داری خود موجب ظلم به مردم مستمند می‌شوند، شاهد پیدا کند و به ما بچسبانند! (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۵، صص. ۳۱۱-۳۱۲)

امام خمینی در هشتم آبان ۱۳۶۰ در پاسخ به نامه‌ی آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی در اعتراض به تصویب برخی قوانین فراتر از احکام فرعی شرعی در مجلس پاسخ می‌دهند: «توجه داشته باشید که اشخاص منحرف موجب نشوند که روحانیت را به‌عنوان طرفدار زمین‌خواران و تبهکاران و رباخواران معرفی نمایند، چنان‌که تاکنون به این نحو نموده‌اند» (خسروشاهی، ۱۳۹۵، ج ۸، ص. ۲۴۳). هم‌چنین در پنجم تیرماه ۱۳۶۲، در پاسخ به نامه‌ی آیت‌الله گلپایگانی در اعتراض به برخی از محدودیت‌هایی که دستگاه قضایی برای صاحبان املاک فراهم کرده بود، می‌فرمایند:

ای‌کاش طرز رفتار و افکار سرمایه‌داران بزرگ و نیز زمین‌خواران غیرمشروع و دارندگان آپارتمان‌های بسیار، که بی‌تعهد به احکام اسلام به‌طور نامشروع به‌دست آورده‌اند و امروز با حساب دقیق، ملک طلق اسلام است که باید صرف مصالح اسلام و مسلمین شود و به مستمندان که با عسرت و ذلت به سر می‌برند باید رسیدگی شود، به سمع مبارک می‌رسانند تا معلوم شود چه مصیبت‌هایی بر اسلام و مسلمین می‌گذرد. اکثر قریب به تمام مساکن اجاره‌ای از این قشر است که با رسیدگی فقهی باید از آن‌ها مصادره شود؛ و کم کسی است که معتقد به اسلام و متعهد به آن باشد و حاضر شود در سرمای زمستان و گرمای طاقت‌فرسای تابستان،

یک عده زن و بچه بی‌پناه را برای سودجویی هرچه بیش‌تر از خانه بیرون براند و در معرض تلف اطفال آنان گذارد. آن قشر که این اعمال غیرانسانی را به اسم اسلام جلوه می‌دهند، آن‌ها هستند که یا به اسلام عقیده ندارند یا عمل به احکام نکرده‌اند و با تشبث به اسلام و قانون می‌خواهند به اعمال فاسد خود ادامه دهند. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۷، صص. ۵۰۸-۵۰۹)

ایشان در فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام، در تاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۶۶ می‌فرمایند:

مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که مقاومت در برابر آن ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سوال ببرد و اسلام آمریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه‌ی میلیاردها دلار توسط ایادی داخل و خارج آن پیروز گرداند. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۰، ص. ۴۶۵)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود موارد فوق، معطوف به حلّ معضلات جامعه در دنیای پیچیده‌ی امروز، و رعایت حقوق محرومان و ستمدیدگان در برابر صاحبان قدرت و سرمایه و نفوذ، و نشان دادن کارایی و کارآمدی حکومت دینی در مقام عمل در مقایسه با نظام‌های سیاسی دیگر است. از این‌رو هرچند سخن از اختیارات حکومت در وضع قانون براساس «مصلحت» است که گاهی عبور از احکام فرعی شرعی را اقتضا می‌کند، اما این اختیار در راستای «برقراری عدالت و استیفای حقوق محرومان و ستمدیدگان جامعه» است.

۱،۲. مصلحت

دومین محدودیت ولایت، اعم از ولایت معصوم یا فقیه، رعایت «مصلحت» است. اصولاً نمی‌توان به شریعت نسبت داد که برای افرادی ولایت و حق امر و نهی اعتبار کرده، بی‌آن‌که ولایت آنان بر مدار «مصلحت» یا لافل «فقدان مفسده» باشد. امکان ندارد خداوند برای بنده‌ای، هر چند پیامبر باشد، بدون هیچ قید و بند و ضابطه‌ای ولایت جعل کرده باشد. آیا منطقی است خدای حکیم و عادل به فردی حق ولایت و امر و نهی به دیگران عطا کند، بی‌آن‌که این حق محدود و مقید به مصلحت یا جلوگیری از مفسده‌ای باشد که متوجه ایشان است؟! آیا می‌توان جعل الهی را فاقد منطق عقلانی و عقلایی تصور کرد؟ این‌که پیامبر و امام معصوم به خاطر عقل و علم و عصمتی که دارند، برخلاف مصلحت عمل نمی‌کنند، غیر از این است که ولایت آنان مقید و محدود به چارچوب مصلحت یا عدم مفسده نیست. اصولاً هر ولایتی که در شریعت اسلامی جعل شده، ضابطه و معیار دارد، و آن، مصلحت مؤلفی علیه است. نباید ولایت معصوم را هم چون اعتبار مالکیت پنداشت، زیرا مالک اختیار هر نوع



تصرفی را در ملک خود دارد، حتی اگر ملک را به نابودی کشاند.

اصولاً اعتبار «ولایت» با اعتبار «مالکیت» متفاوت است، هر چند هر دو نوعی سلطنت باشند. متفکران اسلامی در تشریح تفاوت اعتبار این دو نوع سلطنت به این نکته توجه داده‌اند که اعتبار ولایت با اعتبار مالکیت متفاوت است. امام خمینی در بحث از حقوق، ضمن نقل دیدگاه‌های مختلف فقهی درباره ماهیت حق و این که حق را در برخی موارد ماهیت اعتباری عقلایی و در برخی موارد ماهیت اعتباری شرعی شمرده‌اند - مثل اعتبار ملک، سلطنت، ولایت و حکومت - «حق» را یک حکم وضعی شمرده و بر این باور است که اعتبار ولایت و تولیت و مانند آن، اعتبارات دیگری غیر از اعتبار حق و ملک و سلطنت‌اند؛ چنان که مجعول بالذات بوده و ارتباطی به مقوله‌ی حق ندارند. لذا همه‌ی این موارد را از حقوق دانستن، که در هر موردی «حق» معنای خاصی داشته باشد، خلاف ارتکاز عقلا و عرف است (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، صص. ۳۱-۳۳). نائینی هم هرچند مقسم حکومت‌ها را «سلطنت» قرار داده، و برخی را تملیکیه و تملیکیه دانسته، که زمام‌داران خود را مالک سرزمین و منابع و مردم آن می‌دانند، اما حکومت در اسلام را از سنخ «ولایت» و «امانت» شمرده که ماهیتاً با «مالکیت» تفاوت دارد (نائینی، ۱۳۸۲، صص. ۴۳-۴۴ و همان، صص. ۶۹-۷۱). پس نه تنها ولایت فقیه، بلکه ولایت معصوم هم به معنای زعامت بر جامعه بر مدار مصلحت است. اساساً بدون رعایت مصلحت، ولایتی بر جامعه نیست. البته آن چه مهم و حیاتی است، مرجع تشخیص مصلحت است که در ادامه‌ی مقاله بدان خواهیم پرداخت.

امام خمینی افزون بر دعوت همگان، به ویژه شخصیت‌های مذهبی و سیاسی به رعایت مصالح اسلام، مسلمانان و عموم مردم در گفتار و کردار خود (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۵، ص. ۱۶ و همان، ج ۱۴، صص. ۱۹ و ۶۷) و تصریح به تقدّم «مصلحت عمومی» بر «مصلحت اشخاص» هر که باشد (همان، ج ۱۸، ص. ۴۶۷) هر جا از ولایت فقیه و اختیارات وی سخن گفتند، همواره بر معیار و ضابطه‌ی مصلحت، البته با تعابیر گوناگون مصلحت / مصالح «اسلام»، «مسلمین»، «نظام»، «کشور»، «جامعه» و «مردم» تاکید نموده‌اند (همان، ج ۱۰، ص. ۴۰۷). اصولاً ایشان مجتهدی را شایسته رهبری می‌دانند که بتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد، در غیر این صورت اگر اعلی در علوم رایج اسلامی هم باشد، شایسته‌ی رهبری نیست (همان، ج ۲۱، صص. ۱۷۷-۱۷۸). به نظر امام خمینی غفلت از مصلحت نظام و مردم موجب شکست اسلام و پیروزی اسلام امریکایی است (همان، ج ۲۰، ص. ۴۶۵). ایشان «مصلحت نظام و اسلام» را تنها عامل و مجوّز نقض قانون اساسی در دهه‌ی اول جمهوری اسلامی، به منظور گشودن

گره‌های کور قانونی به نفع مردم و اسلام توصیف می‌کردند (همان، ج ۲۱، ص ۲۰۲). برای نمونه، در هشتم دی‌ماه ۱۳۶۷، در نامه به اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام تذکر می‌دهند:

تذکری پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند؛ چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌ها است. حکومت، فلسفه‌ی عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند. و این بحث‌های طلبگی مدارس، که در چهارچوب تئوری‌هاست، نه تنها قابل حل نیست، که ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. شما در عین این که باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد - و خدا آن روز را نیاورد - باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی، متهم به عدم قدرت اداره‌ی جهان نگردد. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، صص. ۲۱۷-۲۱۸)

صریح‌تر از همه، ایشان در پاسخ به این سوال که «آیا حاکم و ولی فقیه، ولایت تصرف در اموال و انفس به طور کل و مطلق دارد؟» نوشتند: «هرجا که مصلحت اسلام و نظام اقتضاء کند، حق اعمال ولایت دارد» (امام خمینی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۴۸۲).

۱.۳. حوزه‌ی عمومی

سومین ضابطه‌ی ولایت فقیه عادل، محدودبودن آن به «قلمرو امور عمومی» جامعه است که شامل امور خصوصی و شخصی مردم نمی‌شود؛ معمولاً حکومت‌ها عهده‌دار این حوزه هستند. اگر ولایت در حوزه‌ی خصوصی و شخصی شهروندان نیز ثابت شود، اختصاص به پیامبر و امام معصوم دارد. امام خمینی از ابتدا در آثار فقهی خود با صراحت از اختصاص ولایت فقیه به قلمرو امور عمومی جامعه سخن گفته و نوشته‌اند:

فقیهان از طرف پیشوایان معصوم در همه‌ی آن‌چه که آنان از جهت سلطنت بر امت دارا هستند، ولایت دارند. آن‌چه برای پیامبر و امام معصوم از جهت ولایت و سلطنت ثابت است، برای فقیه نیز ثابت می‌باشد. اما اگر برای آنان ولایتی از جهت دیگر ثابت باشد، مثل ولایت بر طلاق دادن همسر فرد، فروش یا برداشتن اموال شخص، بی‌آن که مصلحت عمومی جامعه اقتضای آن را داشته باشد، چنین ولایتی به فقیه منتقل نمی‌شود. (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، صص.

(۴۸۹-۴۸۸)



مواردی که دلیل اقامه شود که به خاطر ولایت و حکومت امام نیست، بلکه به دلیل شخصی یا به خاطر شرافت آنان چنین اختیاری بر ایشان ثابت است؛ یا هرچند از امور مرتبط با جامعه و حکومت است، اما اختصاص به معصوم دارد. در چنین مواردی، فقیه ولایت ندارد. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص. ۴۹۶)

برخی از پژوهشگران بر این باورند از آنجایی که در دیدگاه امام خمینی حکومت الهی، برخلاف حکومت بشری که تنها به دنبال تامین نظم و امنیت و رفاه اجتماعی است، دغدغهی سعادت دنیوی و اخروی بشر را دارد و نمی تواند نسبت به ایمان و اخلاق و سعادت شهروندان بی تفاوت باشد، در عرصه ی زندگی خصوصی شهروندان هم احساس مسئولیت می کند. از این رو از دیدگاه ایشان قلمرو اختیارات حکومت محدود به حوزه ی عمومی نیست، بلکه حوزه ی خصوصی و شخصی را هم دربر می گیرد. سیره ی پیامبران الهی توجه به ابعاد مادی و معنوی زندگی بشر بود و پیروان آنان نیز باید همین سیره را دنبال کنند. حکومت های الهی نه تنها به بعد مادی انسان توجه دارند، بلکه دغدغهی ابعاد معنوی زندگی او را نیز دارند (ر.ک: بروجردی، بی تا). برای نمونه، ایشان می فرمایند:

تمام رژیم های غیر الهی که به دست غیر انبیا تحقق پیدا کرده اند، حدود دیدشان همین طبیعت است... حکومت ها هیچ کار ندارند که شما پیش خودتان چه فکر می کنید، پیش خودتان چه اعتقاد دارید، پیش خودتان چه ملکاتی دارید؛ آن قدری که آن ها کار دارند، این است که نظام این عالم طبیعت را طوری کنند که محفوظ باشد، بازار و مملکت شان منظم باشد، جلوی دزدی ها و بی عدالتی ها را بگیرند... هیچ مکتبی در عالم غیر از مکتب انبیا کاری به این ندارند که تو چه زنی انتخاب کن، وصلت کنی، زن چه مردی را انتخاب کند... کاری به این که بخواهند یک انسان بسازند، آدم درست کنند، ندارند... حکومت اسلام یک حکومت عادل است. و بالاتر از این، آن چیزهایی است که انسان را رو به معنویات می برد. این جور نیست که به طبیعت کار نداشته باشد. اسلام تمدن را به درجه اعلاش قبول دارد و برای تحققش کوشش می کند. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۸، صص. ۴۱۱-۴۱۳)

آیا این سخنان به معنای آن است که در سپهر اندیشه ی سیاسی امام خمینی، برای شهروندان حریم خصوصی وجود ندارد و حکومت حق دارد از آدمیان سلب اختیار نماید؛ یا به این معناست که حکومت در سیاست گذاری، برنامه ریزی و رویکرد کلی خود، دغدغهی حیات فرهنگی و معنوی شهروندان را هم دارد و می خواهد شهروندان از نظر معنوی و اخلاقی نیز رشد کنند؟ آن چه در بحث اختیارات حکومت و ولایت مطلقه مطرح است، دخالت حکومت در

قلمرو عمومی جامعه بر اساس مصالح عامه و استفاده از عنصر الزام در این حوزه است. حکومت نمی‌تواند در حوزه‌ی خصوصی و شخصی که هیچ ارتباطی به مصالح عامه ندارد، وارد شده و از عنصر الزام قانونی استفاده کرده و برای متخلفان مجازات تعیین کند، مگر آن‌که به نوعی با مصالح عموم جامعه در تعارض قرار گیرد و ضرری به جامعه وارد کند. حکومت برای رشد اعتقادی، اخلاقی و معنوی مردم صرفاً می‌تواند از ابزار تبلیغ، ارشاد، پند و اندرز استفاده کند. این معنا از فرمان هشت‌ماده‌ای امام خمینی در آذرماه ۱۳۶۱ و منع از ورود و دخالت در حوزه‌ی خصوصی شهروندان قابل استفاده است (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۷، ص. ۱۴۳).

نتیجه آن‌که، ولایت مطلقه‌ی فقیه به معنای «الزام قانونی» مقتید به حوزه‌ی عمومی جامعه بوده و شامل حریم خصوصی نمی‌شود، هرچند به معنای ارشاد و فعالیت فرهنگی و مانند آن حریم خصوصی را هم دربر می‌گیرد. اگر حکومت دینی دغدغه‌ی اعتقاد، ایمان و اخلاق مردم را نیز دارد، دلیل شمول ولایت به معنای الزام قانونی در حریم خصوصی شهروندان نیست، مگر در مواردی که رفتاری در حوزه‌ی خصوصی به ضرر شهروندان دیگر بوده و تعرضی نسبت به آنان شمرده شود و جنبه‌ی عمومی پیدا کند.

برداشت قانون‌گذار اساسی هم از ولایت مطلقه همین بوده است، نه ورود به حوزه‌ی خصوصی شهروندان. آیت‌الله مشکینی - رئیس شورای بازنگری قانون اساسی - هنگام بحث از چگونگی گنجاندن قید «مطلقه» در قانون اساسی اظهار داشت:

حدود ولایت فقیه مأخوذ از علت آن ولایت است. علت ولایت او این است که او مامور است جامعه را به نحو احسن تدبیر و اداره کند و چنین اداره‌ای موقوف است بر این‌که او بر نفوس و اموال جامعه ولایت داشته باشد؛ چراکه معقول نیست شما موظف باشید فرزندان را خوب اداره کنید، ولی نسبت به خود او و اموالش تسلطی نداشته باشید. چنین ولایتی را مطلقه گویند و این غیر از این است که او به خانه‌ی کسی برود و نان او را بخورد یا لباس او را بپوشد؛ زیرا این‌گونه امور تدبیر جامعه نیست، مگر این‌که گاهی تصرف در خانه‌ی کسی لازمه‌ی اداره‌ی جامعه باشد؛ مثلاً کشیدن یک خیابان موقوف بر تخریب منزلی باشد. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۹ الف، ج ۱، ص. ۱۸۶ و همان، ج ۳، صص. ۱۶۳۰-۱۶۳۱)

۱،۴ سیره حکومتی پیامبر و امام معصوم

یکی دیگر از محدودیت‌های ولایت مطلقه فقیه، التزام به سیره‌ی حکومتی پیامبر و امام معصوم یا به عبارت دیگر، آن دسته از احکام حکومتی ثابتی است که از سوی پیامبر یا امام معصوم صادر شده‌اند. پاره‌ای از احکام رسول خدا ﷺ ثابت و غیرقابل تغییر هستند. مثل



قاعده‌ی «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۹۳) که حکم حکومتی ثابتی است و در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها لازم‌الاجراست و هیچ حکومتی نمی‌تواند قانون ضرری جعل کند (امام خمینی، ۱۳۸۷، ص ۵۰). چنان‌که پیامبر «احتکار» را ممنوع و حرام اعلام کرد و در زمان حکومت علوی نیز مورد استناد علی علیه السلام قرار گرفت و ایشان نیز احتکار را حرام اعلام نمود.

اطلاق ولایت از دیدگاه امام خمینی بدین معناست که اختیارات فقیه در چارچوب احکام فرعی شرعی نیست و احکام حکومتی پیامبر، احکام فرعی شرعی نیستند. پس اختیارات ولی فقیه محدود به احکام ثابت حکومتی پیامبر است. زیرا اولاً، او به نیابت از جانشینان معصوم پیامبر، ولایت دارد. ثانیاً، احکام ثابت حکومتی پیامبر دائمی بوده و از اختیاراتی که حق تعالی در عرصه‌ی حکومت به آن بزرگوار تفویض کرده، ناشی می‌شود. همان‌گونه که امام معصوم ملتزم به رعایت احکام ثابت حکومتی پیامبر است، فقیه عادل نیز که به نیابت از امام معصوم دارای ولایت است، ملتزم به رعایت آن احکام است. فقیه عادل که به نیابت از معصوم دارای ولایت است، نمی‌تواند چارچوب ثابتی را که منوب‌عنه در حوزه‌ی عمومی تعیین کرده، نادیده بگیرد؛ همان‌گونه که وکیل تنها در چارچوب وکالتی که به او سپرده شده، اختیار دارد. این‌که «چرا فقیه عادل می‌تواند احکام ثابت شرعی را در صورتی که خلاف مصلحت عمومی است، نادیده بگیرد و موقتاً تعطیل نماید، ولی نمی‌تواند احکام ثابت حکومتی را که پیامبر در مقام اداره‌ی جامعه صادر کرده، نادیده بگیرد؟» بدین خاطر است که احکام ثابت شریعت از موضع رهبری و اداره‌ی جامعه صادر نشده‌اند، ولی احکام صادرشده از سوی پیامبر از موضع رهبری و اداره‌ی جامعه صادر شده و براساس مصلحت عامه‌ی دائمی و به‌صورت همیشگی جعل شده‌اند. بدیهی است آن دسته از احکام حکومتی پیامبر و امام معصوم که به تناسب شرایط و مقتضیات روز جعل شده باشند، تابع همان شرایط بوده و الزامی برای رهبران و مدیران جامعه در زمان‌های دیگر مثل عصر غیبت ایجاد نمی‌کنند؛ چنان‌که آن دسته از احکام حکومتی پیامبر که به تناسب شرایط زمانه صادر شده بودند، برای امیرمومنان در حکومت علوی الزامی ایجاد نکردند. شاید بتوان آن‌چه از علامه طباطبایی نسبت به لزوم التزام به سیره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به‌عنوان الگو و اسوه نقل شده است (طباطبایی، بی‌تا، ص ۹۸)، بر همین معنا حمل کرد؛ زیرا ظاهر معنای «سیره» و «سنت»، سخن و رفتارهایی است که جنبه‌ی ثابت و دائمی دارد، نه سخنان یا رفتارهایی که جزئی و متناسب با شرایط زمان و مکان و مخاطبان آن روز صادر شده‌اند.

۱,۵. قانون

محدودیت دیگر ولایت مطلقه، به‌ویژه در عصر حاضر که آن را در چارچوبی معین محدود می‌کند، قانون - اعم از اساسی و عادی - به‌عنوان منشور اداره‌ی جامعه است. قانون اساسی که توسط خبرگان تدوین و از سوی ملت در یک همه‌پرسی پذیرفته شده و به امضای رهبر فقید انقلاب رسیده است؛ یا قانون عادی که از سوی نهاد قانون‌گذار تصویب می‌گردد.

برخی از فقیهان در مقام تبیین مفهوم اطلاق در نظریه‌ی ولایت فقیه، نظام و ساختار حکومت را ناشی از اراده و اختیار فقیه می‌دانند، نه این که اختیارات او از ساختار نظام سیاسی سرچشمه گرفته و او هم جزئی از نظام باشد. از دیدگاه ایشان، «نظام از اوست، نه او از نظام» (مؤمن قمی، ۱۴۱۵ق، ص. ۱۲). هم‌چنین رهبری را فوق قانون اساسی دانسته و بر این باورند که هرگاه مصلحت بداند، می‌تواند قانون اساسی را کنار نهاده و در چارچوب دیگری کشور را اداره کند؛ یا برخی از مواد این قانون را نادیده گرفته، آن را نقض نموده یا تعطیل کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص. ۱۱۷ و ورعی، بی‌تا، ج ۱۴، ص. ۲۴۳). این دسته از فقیهان برای اثبات دیدگاه خود، افزون بر استناد به دلایل لفظی ولایت عامه‌ی فقیه، به سیره‌ی امام خمینی در دهه‌ی نخست جمهوری اسلامی استناد می‌کنند که در مواردی براساس مصلحت، اصولی از قانون اساسی را نادیده گرفتند و نهادهای جدیدی که در ساختار قانون اساسی نبود را ایجاد کردند؛ یا در اختیارات یک مقام رسمی دخالت کرده و مسئولیت وی را به دیگری واگذار نمودند (مؤمن قمی، ۱۴۱۵ق، صص. ۲۳۸-۲۳۹).

ممکن است فقیهی با مراجعه به دلایل لفظی ولایت فقیه، اختیارات او را مطلقه دانسته و رعایت چارچوب‌های قانونی را هم بر او لازم نداند و مقتضای اطلاق ولایت را فراقانونی بودن فقیه بداند. از آنجایی که نقد و بررسی دلایل مورد استناد این دیدگاه از قلمرو بحث کنونی خارج است و هدف ما صرفاً بررسی صحت و سقم نسبت‌هایی است که در مقام تبیین نظریه‌ی ولایت مطلقه فقیه به امام خمینی استناد داده شده است؛ لذا در پاسخ به این برداشت توجه به چند نکته حائز اهمیت است.

۲. بررسی معنای «اطلاق» در «ولایت مطلقه‌ی فقیه» از منظر امام خمینی

۲,۱. رابطه‌ی اختیار حکومت با تشریح و قانون‌گذاری

مروری بر پیشینه‌ی اختیارات حکومت و طرح «ولایت مطلقه» در جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که اصولاً موضوع مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان که به ورود امام خمینی به



این بحث انجامید، معطوف به دایره‌ی اختیارات حکومت و ولی فقیه در حوزه‌ی قانون‌گذاری بود. این که حکومت و فقیه، تنها مجری قانون شریعت است یا می‌تواند در قلمرو مباحات و حتی الزامیات، براساس مصلحت، قانون وضع کند؛ اصلا سخن در این نبود که آیا فقیه می‌تواند قانون اساسی را نادیده بگیرد یا موادی از آن را نقض کند. به عبارت دیگر، دیدگاه ایشان در خصوص اختیارات حکومت در رابطه با «تشریح» و «قانون‌گذاری» بود که به طرح ولایت مطلقه انجامید؛ لذا در تعریف مفهوم صحیح «اطلاق» در نظریه‌ی ولایت معصوم و فقیه باید در همان قلمرو تمرکز نمود. این که فقیه می‌تواند قانون اساسی را نقض نماید، محتاج دلیل دیگری است، غیر از آن‌چه از امام خمینی در تشریح اختیارات حکومت در اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان صادر شده است. از این رو مواردی که ایشان رفتاری فراتر از قانون اساسی داشتند (هم‌چون تاسیس یک نهاد یا ورود به حوزه‌ی اختیارات یک نهاد و صدور دستوری خاص) ربطی به باور ایشان به اطلاق ولایت به معنای فراقانونی بودن اختیارات ولی فقیه ندارد و سخنان ایشان صرفاً در تبیین نظریه‌ی ولایت مطلقه‌ی فقیه معطوف به مقوله‌ی قانون‌گذاری بوده است.

۲،۲. رابطه‌ی ولایت فقیه با قانون اساسی

این که «چون اعتبار و مشروعیت قانون اساسی به امضا و تأیید رهبری است، قانون اساسی نمی‌تواند اختیارات رهبری را مقید سازد، در نتیجه اختیارات رهبری فوق قانون اساسی است» (کدیور، ۱۳۷۹، ص. ۱۱۲) به دلایل ذیل قابل مناقشه است:

اولاً، هیچ‌گاه امام خمینی چنین ادعایی نداشت که اعتبار و مشروعیت قانون اساسی به امضای ولی فقیه بستگی دارد. ایشان در اوایل جمهوری اسلامی به‌رغم وعده‌ی تشکیل مجلس موسسان، نسبت به برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی و رأی‌دادن مردم به پیش‌نویس تهیه‌شده اصرار می‌ورزیدند؛ و پس از آن که مقرر شد مجلس خبرگان قانون اساسی تشکیل شود، نمایندگان این مجلس را وکلای ملت معرفی کردند که حق سرپیچی از حدود وکالت را ندارند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص. ۳۰۴). هیچ‌سندی از امام خمینی که نشان دهد ایشان حجیت و اعتبار قانون اساسی را به امضای خود می‌دانستند، وجود ندارد. بلکه دقت در عبارات ایشان هنگام امضای قانون اساسی پس از پایان کار مجلس خبرگان قانون اساسی، نشان می‌دهد که هرگز چنین نگاهی به قانون اساسی نداشتند:

آن‌چه که در این جزوه است «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» است که به‌وسیله نمایندگان محترم ملت ایران، که اکثریت آنان از علمای اعلام و حجج اسلام و مطلعین بر

احکام اسلام بودند، تهیه و به تصویب اکثریت ملت معظم رسید و امید است ان شاء الله تعالی با عمل به آن، آرمان‌های اسلامی برآورده شود و تا ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا له الفداء باقی و مورد عمل باشد. والسلام علی عباد الله الصالحین. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۱، ص. ۱۰۳)

ثانیاً، امام خمینی قانون اساسی را محور اداره‌ی جامعه می‌دانست و همه‌ی مسئولان را به پای‌بندی به قانون اساسی فرا می‌خواند. در اواخر عمر شریف خود نیز دستور بازنگری در قانون اساسی را به منظور رفع تنگناهای آن صادر کرد تا پس از آن هیچ‌یک از مسئولان مجبور به نقض قانون اساسی نشوند.

۲,۳. پایبندی به حدود قانون اساسی

در دهه‌ی اول جمهوری اسلامی گفته می‌شد که اختیارات رهبری فوق قانون اساسی است، این سخن بدین خاطر بود که از دیدگاه امام خمینی اختیارات پیش‌بینی‌شده برای رهبری در قانون اساسی، کم‌تر از اختیارات واقعی او بود. از نگاه امام، فقیه در اسلام بیش از آن اختیار داشت (همان، ج ۱۱، ص. ۴۶۴). با آن‌که اختیارات رهبری را در قانون اساسی ناقص می‌دانست، اما جز در موارد استثنایی راضی به عبور از قانون اساسی نبود (استادی، ۱۳۸۵، ص. ۷۵).

یکی از ایرادهای امام خمینی به رژیم پهلوی عدم رعایت قانون اساسی و نقض مکرر اصول آن بود. مروری بر سخنرانی‌ها و بیانیه‌های ایشان در دوران نهضت و یادآوری عملکرد آن رژیم در سخنرانی‌های بعد از پیروزی انقلاب، نشان‌دهنده‌ی اهتمام ایشان به رعایت قانون اساسی توسط دولت‌مردان است. ایشان در وصیت‌نامه‌ی خویش، پس از یادآوری خاطرات تلخ دوران مشروطیت در بی‌اعتنایی به قانون اساسی مشروطه نوشته‌اند: «هیچ علاجی بالاتر و والاتر از آن نیست که ملت در سرتاسر کشور در کارهایی که محول به اوست، بر طبق ضوابط اسلامی و قانون اساسی انجام دهد» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، ص. ۴۲۲). مروری بر سیره‌ی عملی ایشان در پای‌بندی به رعایت اصول قانون اساسی و واکنش به تخلف از قانون اساسی در دوران مدیریت ده‌ساله‌ی ایشان در جمهوری اسلامی گواه بر این امر است.

۲,۳,۱. شواهد و قرائن پایبندی امام خمینی به قانون اساسی

- نرمش در برابر مناقشات اصل ۱۱۰ قانون اساسی: پس از تصویب اصل ولایت فقیه و مخالفت برخی با تصویب این اصل، به دفاع از آن پرداختند و اختیارات فقیه در اسلام را بیش از مواردی دانستند که در اصل یک‌صد و دهم پیش‌بینی شده بود. ایشان معتقد بودند که در مجلس خبرگان قانون اساسی برای رعایت حال روشنفکران، از گنجاندن همه‌ی اختیارات



رهبری چشم‌پوشی شد.

از این سخن برمی‌آید که از نظر امام خمینی، شمارش اختیارات در این اصل به معنای حصر اختیارات رهبری است (منتظری، بی تا، ص. ۴۵۸). برخلاف کسانی که معتقد بودند قانون، کف اختیارات را ذکر کرده است (ورعی، بی تا، ج ۱۴، صص. ۲۳۶-۲۳۷). زیرا اگر ایشان برای فقیه اختیاراتی فرافقانونی قائل بودند، به گونه‌ای که می‌تواند قانون اساسی را نادیده بگیرد، دیگر فرقی نمی‌کرد که در قانون اساسی چه میزان اختیار برای رهبری در نظر گرفته شده است.

- رأی مثبت به رفراندوم قانون اساسی: امام خمینی پس از پایان کار مجلس خبرگان قانون اساسی، از مردم خواست تا بدان رأی مثبت دهند و خود نیز رأی مثبت دادند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۱، ص. ۱۳۷)؛ پس از همه‌پرسی تأیید و امضا کرده، اظهار امیدواری کردند تا «با عمل به آن، آرمان‌های اسلامی برآورده شود و تا ظهور حضرت بقیه‌الله باقی و مورد عمل باشد».

- قانون اساسی به عنوان بزرگ‌ترین ثمره جمهوری اسلامی: امام خمینی قانون اساسی را بزرگ‌ترین ثمره جمهوری اسلامی دانسته و رأی‌ندان به آن را هدر دادن خون شهیدان ارزیابی می‌کردند (همان، ج ۱۱، ص. ۱۳۷).

- عدم مخالفت اصل ۱۱۰ با حاکمیت ملی: امام خمینی پس از برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی در آذرماه ۱۳۵۸، در پاسخ به اعتراضی مبنی بر این که «آیا اصل ۱۱۰ ناقض حاکمیت ملی نیست؟!»، خواهان حذف این اصل از قانون اساسی شدند و نوشتند: «با مراجعه به آرای ملت درباره‌ی قانون اساسی و رأی‌دادن اکثریت قاطع ملت به آن، اختیارات رهبری، نه تنها مناقض با حاکمیت ملی نیست، بلکه حذف آن مخالف با حاکمیت ملی و نقض آن است» (امام خمینی، ۱۴۲۲ق، ج ۱۰، ص. ۷۷۲).

- توصیه‌ی امام خمینی به مردم در انتخابات ریاست جمهوری: امام خمینی در نخستین انتخابات ریاست جمهوری از مردم خواستند به کسی رأی دهند که در برابر قانون اساسی خاضع و بدان ملتزم باشد (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۱، ص. ۴۸۵).

- توصیه‌ی امام خمینی به مردم در انتخابات مجلس شورای اسلامی: امام خمینی در نخستین دوره‌ی انتخابات مجلس شورای اسلامی از مردم خواستند: «سرنوشت اسلام و کشور خود را به دست کسانی دهید که به اسلام و جمهوری اسلامی و قانون اساسی معتقد...» (همان، ج ۱۲، ص. ۱۴۹) و به اسلام و قانون اساسی وفادار باشند (همان، ص. ۱۷۸).

- الزام دادگاه‌های انقلاب به رعایت قانون اساسی: امام خمینی دادگاه‌های انقلاب را

موظف به عمل به قانون اساسی نمودند (همان، ص. ۲۰۶).

- الزام کلیه نهادها به رعایت قانون اساسی: امام خمینی حرکت در چارچوب قانون اساسی را برای همه نهادها لازم و تخلف از آن را ناروا می‌دانستند (همان، ج ۱۳، ص. ۱۳۵). ایشان در موارد متعددی که مسئولان کشور خواهان دخالت ایشان در حوزه‌ی اختیارات خودشان بودند، از دخالت پرهیز می‌کردند و خواهان تفاهم میان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر در انتخاب وزیران بودند (همان، ص. ۱۷۵). در این زمینه حتی بیانیه‌ای منتشر کرده و در بند اول آن تصریح کردند:

معیار در اعمال نهادها قانون اساسی است و تخلف از آن برای هیچ‌کس، چه متصدیان امور کشوری و لشکری، و چه اشخاص عادی جایز نیست و متخلف به مردم معرفی می‌شود و مورد مؤاخذة قرار می‌گیرد. بنابراین، دخالت هر یک از مقامات در امور مربوط به مقامات دیگر برخلاف قانون است و دخالت‌کننده به مردم معرفی می‌گردد. (همان، ج ۱۴، ص. ۲۰۱)

به‌خاطر اوج‌گرفتن اختلافات مسئولان رده اول کشور، امام خمینی سال ۱۳۶۰ را «سال قانون» اعلام کرده و در دیدار با نمایندگان نخستین دوره مجلس بر آن تأکید نمودند و حرکت در چارچوب وظایف و اختیارات هر یک از مسئولان را خواستار شده و آن را خواسته مردمی دانستند که با اکثریت قاطع به قانون اساسی رأی داده‌اند (همان، ص. ۳۷۷).

- اعلام داری‌های شخصی به قوه قضائیه: امام خمینی، به‌منظور عمل به اصل ۱۴۲ قانون اساسی که رسیدگی به داری‌های مسئولان را به دیوان عالی کشور سپرده است، لیست داری‌های خود را به قوه قضائیه ارسال کردند (همان، ص. ۵۲۳).

- عزل اعضای شورای نظارت بر صدا و سیما به‌خاطر تخطی از قانون اساسی: ایشان در مقطعی به‌خاطر تخلف تعدادی از اعضای شورای نظارت بر صداوسیما با قانون اساسی و برکنارکردن مدیرعامل این سازمان، دستور برکناری آنان را صادر کردند؛ هر چند با وساطت برخی از مسئولان مقرر شد به‌جای عزل، استعفا دهند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۲، ص. ۱۹۳). امام خمینی معتقد بودند که قانون اساسی چنین اختیاری به آنان نداده است (همان، ص. ۱۹۵). ایشان پس از چند ماه در جمع اعضای شورای سرپرستی صداوسیما ماجرا را نقل کرده و ضمن بیان علت دستور عزل آنان، که برخلاف قانون اساسی عمل کرده بودند، از نسبت نادرستِ دروغ به فرزندشان گله کردند و خواستار رعایت امانت در نقل مطالب شدند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۸، ص. ۲۸۸).

۸۵ - توصیه‌ی امام خمینی هنگام تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام: امام خمینی



هنگام تاسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به اعضای شورای نگهبان گوشزد کردند: حکومت فلسفه‌ی عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند و این بحث‌های طلبگی مدارس، که در چهارچوب تئوری‌هاست، نه تنها قابل حل نیست، که ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. (همان، ج ۲۱، ص. ۲۱۷)

- ماجرای شورای عالی قضایی: در مقطعی از کاندید شدن امور قضایی و معطل ماندن حدود الهی ناراضی بوده و به شورای عالی قضایی تذکر دادند. شورای عالی قضایی طرحی پیشنهاد کردند (همان، ص. ۲۶۵) که به موجب آن، یک نفر مسئولیت اصلی را برعهده بگیرد، اما امام طرح پیشنهادی را خلاف قانون اساسی دانسته و با آن مخالفت ورزیده (همان، ص. ۲۴۱)، پیشنهاد تقسیم کار قضایی را دادند تا مسئولیت هر کسی مشخص باشد و این راه‌کار را در آن شرایط ضروری توصیف کردند که حفظ قانون را هم ممکن می‌سازد (همان، ص. ۲۴۲). سپس دستور تشکیل جلسه‌ی رؤسای قوا و اعضای شورای عالی قضایی به منظور یافتن راه حلی مناسب را صادر کردند (همان، ص. ۲۵۸). پس از تشکیل جلسه و تصمیم‌گیری مبنی بر تقسیم کار بین اعضای شورای عالی قضایی و تعیین وظایف و اختیارات هر کدام (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۹۰، ص. ۵۱۳)، طی نامه‌ای مصوبه‌ی جلسه را به اطلاع امام خمینی رسانده و در پایان افزودند:

شایان ذکر است که جلسه به اتفاق آرا ابراز عقیده کرد که طرح تمرکز وظایف، بدین معنی که یکی از افراد شورای عالی قضایی مسئولیت کلیه‌ی فعالیت‌های قضایی را برعهده گیرد و دیگر اعضاء نقش مشاور داشته باشند، از طرح تقسیم وظایف میان اعضا بهتر و مفیدتر است. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، ص. ۲۶۴)

ایشان بار دیگر پیشنهاد اخیر را نیز خلاف قانون اساسی شمرده، اجازه‌ی تقسیم کار را هم تنها در آن دوره‌ی شورا صادر کردند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، ص. ۲۶۵).

- ماجرای قائم‌مقامی رهبری: امام خمینی در ماجرای قائم مقام رهبری که مجلس خبرگان آیت‌الله منتظری را انتخاب کرده بودند، به‌رغم مخالفت با این انتخاب، به‌خاطر آن که در محدوده‌ی قانونی آنان دخالت نکنند، اقدامی نکردند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، ص. ۳۳۴). برکناری ایشان از جانشینی رهبری قبل از اقدام مجلس خبرگان رهبری نیز به قبل از بازنگری قانون اساسی مربوط می‌شود که اختیارات فقیه عادل را به‌صورت ناقص پیش‌بینی کرده بود، نه بعد از بازنگری که بنا بود همگان در چارچوب قانون اساسی حرکت کنند. بگذریم از این که

اصولاً اقدام مجلس خبرگان مبنی بر تعیین جانشین برای رهبری، خلاف قانون اساسی و خارج از اختیارات قانونی آنان بود.

- بحث در باب تعیین نمایندگان روحانی در دانشگاه‌ها: امام خمینی پس از برکناری قائم مقام رهبری در نامه‌ای به رئیس‌جمهور، موضوع «اصل لزوم نمایندگان روحانی در دانشگاه‌ها و تعیین افراد مورد قبول دانشجویان در صورت لزوم و محدوده اختیارات آنان» را بی‌ارتباط به خود دانسته و تصمیم‌گیری در این زمینه را منوط به صلاح‌دید شورای عالی انقلاب فرهنگی شمردند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، ص. ۳۴۳).

- تعیین اولین رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور: امام خمینی در مواردی که احیاناً اصلی از قانون اساسی را نادیده می‌گرفتند، دلایل توجیهی خود را بیان می‌کردند. به‌عنوان نمونه، هنگام تعیین اولین رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور که قانون اساسی بر عهده‌ی رهبری نهاده است تا با مشورت قضات سراسر کشور بدان اقدام نماید (ر.ک: قانون اساسی، اصل ۱۶۲)؛ در جلسه با جامعه‌ی قضات، مورد مشورت را مختص مواقعی شمردند که شخص مسئول شبهه و تردید داشته باشد و چون در این مقطع تردیدی نداشتند، مستقیماً دو نفر از علمای مورد اعتماد خود را به این مناصب برگزیدند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، ص. ۲۱۲). با این حال برای رعایت قانون اساسی در دوره‌ی بعد رئیس دیوان عالی کشور را با مشورت قضات انتخاب کردند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، ص. ۵۱۷).

ایشان در سال ۶۷ نیز که با مشکلات کشور در حوزه‌ی قضایی و ضعف آن دستگاه روبه‌رو شدند، به برخی از قضات مستقیماً ماموریت می‌دادند تا به مشکلات مربوطه در شهرهای مختلف اقدام کنند و اقدام فراقانونی خود را به‌خاطر «جلوگیری از تضییع حقوق مردم» یا «تعطیل حکم خدا» می‌دانستند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، صص. ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۴۵، ۳۸۴ و ۳۸۹).

خلاصه‌ی سخن آن‌که، امام خمینی نقض قانون اساسی را در موارد متعدد معلول نقص قانون اساسی می‌دانستند که همه‌ی اختیارات رهبری را احصاء نکرده بود، نه مطلقه‌بودن ولایت فقیه به‌معنای فراقانونی بودن آن.^۱ ایشان اصولاً اطلاق ولایت را در برابر نظریه‌ای

۱. برخی از حقوق‌دانان بر این باورند که «واژه‌ی مطلقه در قانون اساسی فقط یک بند توضیحی است و معنایش این نیست که فقیه، مافوق قانون اساسی است. امام خمینی در نجف برای فقیه به‌هیچ‌وجه محدودیتی قائل نبود، ولی به ایران که آمدند با تأیید قانون اساسی در حقیقت پذیرفتند که بیعت مردم، حکومت ولی فقیه را تسجیل می‌کند و بدان مشروعیت می‌بخشد؛ و چون در قانون اساسی اختیارات ولی



مطرح کردند که اختیارات ولی امر را در چارچوب احکام فرعی شرعی می دانست. به همین جهت دستور بازنگری در قانون اساسی را صادر کردند.

۲,۴. باز کردن گره های کور قانونی به اقتضای شرایط جنگ تحمیلی

علی رغم تاکید امام خمینی بر اهمیت قانون اساسی و شواهدی که بر پابندی ایشان به قانون اساسی ذکر کردیم، امام در دهه ی نخست تاریخ جمهوری اسلامی ایران، بر خلاف میل خود و به درخواست و اصرار مسئولان نظام، گاهی قانون اساسی را نقض کردند. ایشان با صراحت و صداقت کامل در پاسخ نمایندگان مجلس سوم این مساله را پذیرفتند، اما آن را ناشی از تنگناهای موجود و شرایط دوران جنگ دانسته و وعده ی اقدامی را دادند که بر اساس آن، همه طبق قانون اساسی عمل کنیم. متن پاسخ ایشان به نامه ی جمعی از نمایندگان مجلس که به کیفیت کار مجمع تشخیص مصلحت نظام و ورود مستقیم آن به قانون گذاری معترض بودند (چون به بی خاصیت شدن مجلس و وجود مراکز متعدد و موازی برای قانون گذاری می انجامد) به شرح ذیل است:

با سلام. مطلبی که نوشته اید کاملاً درست است. ان شاء الله تصمیم دارم در تمام زمینه ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آن چه در این سال ها انجام گرفته است، در ارتباط با جنگ بوده است. مصلحت نظام و اسلام اقتضا می کرد تا گره های کور قانونی سریعاً به نفع مردم و اسلام بازگردد. از تذکرات همه ی شما سپاسگزارم و به همه ی شما دعا می کنم. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، ص. ۲۰۳)

درباره ی این نامه و پاسخ آن توجه به چند نکته ضرورت دارد:

یک؛ موضوع گلایه، دخالت مجمع تشخیص مصلحت در امر قانون گذاری بود. در پاسخ امام خمینی نیز نقض قانون اساسی در طول سال های گذشته، به منظور گشودن گره های کور قانونی به نفع مردم و اسلام دانسته شده است. پس اصولاً ورود ایشان و نقض قانون اساسی در حوزه ی قانون گذاری بوده است. در عین حال امام خمینی از تصمیمی خبر دادند که به موجب آن «در تمام زمینه ها، وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت

فقیه شمرده شده، ولی فقیه مقید به چارچوب قانون اساسی است. واژه ی مطلقه که در بازنگری قانون اساسی بدان افزوده شد، به هیچ وجه به این معنا نیست که در تعارض کارهای ولی فقیه با قانون اساسی، قانون اساسی کنار نهاده شود. مطلقه، فقط به همان معنای اصطلاحات فقهی است و هیچ چیز به مفهوم ولایت در قانون اساسی اول نیافزوده است» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص. ۳۴۳).

کنیم»؛ یعنی نه تنها در حوزه‌ی قانون‌گذاری، بلکه در «تمام زمینه‌ها».

دوم؛ ایشان از تدبیری خبر داده‌اند که بر اساس آن، همه (از جمله رهبری) طبق قانون اساسی حرکت کنند. زیرا نوشتند: «همه طبق قانون اساسی حرکت کنند»، تا شامل مسئولان نظام شود و رهبری مستثنی باشد؛ بلکه نوشتند: «همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم».

سوم؛ یک ماه پس از نامه‌ی نمایندگان مجلس و قبل از بازنگری قانون اساسی، طی نامه‌ای به مجمع تشخیص مصلحت نظام نوشتند: «از آن جاکه وضعیت جنگ به صورتی درآمد است که هیچ مساله‌ای آن چنان فوریتی ندارد که بدون طرح در مجلس و نظارت شورای محترم نگهبان مستقیماً در آن مجمع طرح گردد، لازم دیدم نکاتی را متذکر شوم» (همان، ص. ۲۱۷). از جمله‌ی آن نکات این بود که «پس از آن، تنها در مواقعی که بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف است، به همان صورتی که در آیین‌نامه‌ی مصوب آن مجمع طرح شده، عمل گردد». در پایان به اعضای شورای نگهبان یادآور شدند:

مصلحت نظام را در نظر گرفته و به نقش زمان و مکان در اجتهاد توجه کنند. بحث‌های طلبگی را که در چهارچوب تئوری‌هاست، نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه نظام را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. (همان، ص. ۲۱۸)

چهارم؛ تدبیر موردنظر، «دستور بازنگری در قانون اساسی» بود تا با پیش‌بینی راهکارهایی، مسئولان و دولتمردان -از آن جمله رهبری نظام- حتی برای حلّ معضلات نظام ناچار به نقض قانون اساسی نشوند. اتفاقاً از موضوعات بسیار مهم در شورای بازنگری قانون اساسی «جمع میان ولایت مطلقه و شمارش وظایف و اختیارات وی در قانون اساسی» و چاره‌اندیشی برای همین مساله بود تا در عین تصریح به ولایت مطلقه فقیه، برای موارد غیرقابل پیش‌بینی و معضلاتی که نظام با آن روبه‌رو می‌شود، هیچ‌یک از مسئولان نظام ناچار به نقض قانون اساسی نشود. برای این منظور در این شورا بحث‌های فراوانی صورت گرفت و در نهایت به افزودن بند هشتم به اصل ۱۱۰ قانون اساسی منتهی گردید تا رهبری بتواند از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام، معضلات را حل کند و مجبور به نقض قانون اساسی نشود و اقدام او کاملاً در چارچوب قانون اساسی باشد.

نکته جالب این است که امام خمینی در نامه به رئیس‌جمهور وقت برای بازنگری و اصلاح قانون اساسی، یکی از محورهای هشت‌گانه را «مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری، به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد»، تعیین



کردند. در نگاه ایشان، حلّ معضلات نظام نیز بر عهده‌ی «نهاد مجمع تشخیص مصلحت» بود، نه «شخص رهبری»؛ نهادی که علی‌الغرض، متخصصان، صاحب‌نظران، مسئولان و دولتمردان درگیر مشکلات و معضلات کشور در آن جمع بودند. باین‌حال، بر خلاف این برداشت، شورای بازنگری به موجب بند هشتم اصل ۱۱۰ قانون اساسی، حلّ معضلات را بر عهده‌ی فقیه عادل (رهبری) نهاد تا از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام، نه به‌صورت مستقیم، بدان مبادرت ورزد.

رویکرد رهبر معظم انقلاب اسلامی، پس از ارتحال امام خمینی، مانند رویکرد امام و مستند به سیره‌ی ایشان بوده؛ بی‌آن‌که بازنگری قانون اساسی تأثیر چندانی در آن نهاده باشد. آیت‌الله خامنه‌ای افزون بر راهکار تعیین‌شده در قانون اساسی برای حل معضلات نظام، از مشکل دیگری سخن گفتند که رهبری ناچار است به‌طور مستقیم وارد شود، چنان‌که امام وارد می‌شد. متن سخنان ایشان در این زمینه کاملاً گویاست:

بعضی‌ها خیال می‌کنند که این ولایت مطلقه‌ی فقیه که در قانون اساسی آمده، معنایش این است که رهبری مطلق‌العنان است و هر کار که دلش بخواهد، می‌تواند بکند! معنای ولایت مطلقه این نیست. رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آن‌ها احترام بگذارد. منتها در مواردی اگر مسئولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند، دچار مشکل می‌شوند... قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته آن‌جایی که مسئولان امور در اجرای فلان قانون... دچار مضیقه می‌شوند و هیچ‌کار نمی‌توانند بکنند... رهبری مرجع است. زمان امام هم همین‌طور بود. بنده خودم آن‌وقت رئیس‌جمهور بودم و جایی که مضیقه‌هایی داشتیم، به امام نامه می‌نوشتیم و ایشان اجازه می‌دادند. بعد از امام، دولت قبلی و دولت فعلی گاهی راجع به مسائل گوناگون نامه می‌نویسند که در این‌جا مضیقه وجود دارد، شما اجازه بدهید که این بخش از قانون نقض شود. رهبری بررسی و دقت می‌کند و اگر احساس کرد که بناگزیب باید این کار را بکند، آن را انجام می‌دهد. جاهایی هم که به‌صورت معضل مهمّ کشوری است، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌شود. (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۲/۹/۲۶)

رهبر معظم انقلاب اسلامی، افزون بر عنوان «معضل» که از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام حل می‌شود، از عنوان دیگری به نام «مضیقه» نیز یاد کرده‌اند که برخی مواقع، مسئولان از رهبری درخواست می‌کنند که به رفع آن اقدام نمایند، و آن را رویه‌ی جاری در زمان امام خمینی دانسته‌اند. از این سخن برمی‌آید که بازنگری قانون اساسی و افزودن بند هشتم به اختیارات رهبری در اصل ۱۱۰ برای جلوگیری از نقض قانون اساسی بعد از امام

کافی نبوده و مشکل «مضيقه‌هایی که مسئولان با آن روبه‌رو می‌شوند»، هم‌چنان باقی مانده است.

البته برخی بر این باورند که به موجب اصل ۵۷ قانون اساسی، رهبری دارای ولایت مطلقه بوده و می‌تواند در صورت انحراف مسئولان از آرمان‌های انقلاب اسلامی وارد شود؛ زیرا نظارت مقام رهبری بر عملکرد مسئولان قوای سه‌گانه اقتضا می‌کند که از تصمیم‌های خلاف شرع یا مغایر مصالح ملی آنان جلوگیری نماید؛ حتی اگر منطبق بر ظواهر قانونی باشد (هدایت‌نیا، ۱۳۹۲، ص. ۲۲۰). برخی از حقوق‌دانان بر این باورند که اگر در برخی موارد استثنایی - که با توجه به ماهیت حکومت و اقتضات جامعه، قوانین در جهت رفع مشکلات جامعه راهگشا نیستند - ولی فقیه ناچار از اقدام فراتر از موازین موضوعه می‌گردد، با اندیشه‌ی حاکمیت قانون تعارضی ندارد. «چراکه اعمال و تصمیمات ولی فقیه توسط نهاد ناظر دیگری مورد ارزیابی و نظارت قرار می‌گیرد تا احراز گردد که تصمیم مذکور مطابق با ضرورت‌های اجتماعی و بایسته‌های شرعی اتخاذ و اعمال گردیده است. این همان صلاحیتی است که در ادبیات حقوق اساسی ادعا شده در مواقع ضروری که قوانین موضوعه در جامعه، بحران ایجاد می‌کند و یا این‌که از حل معضلات اجتماعی ناتوان می‌باشد، رؤسای کشورها می‌توانند و مکلف‌اند در جهت تأمین ضرورت‌های عمومی فراتر از موازین موضوعه اقدام نمایند، لیکن لازم است نسبت به اعمال مذکور در برابر نظارت‌های پسینی پاسخ‌گو باشند» (کدخدایی و جواهری، ۱۳۹۱، ص. ۲۱۱).

نتیجه‌گیری

از نگاه امام خمینی، قلمرو اختیارات فقیه عادل‌ی که متصدی حکومت می‌شود، فراتر از اجرای احکام فرعی شرعی است و مجاز است بر اساس مصلحت عمومی قانون‌گذاری نماید. با تاسیس جمهوری اسلامی و رویارویی حکومت با مشکلات و معضلات اداره‌ی جامعه در دنیای پیچیده‌ی امروز، افق‌های جدیدی از بحث گشوده شده و نقطه‌ی اصلی اختلاف با دیدگاه‌های فقهی دیگر آشکارتر گردیده است. امام خمینی در دوران زعامت و رهبری خود بیش از پیش به این واقعیت رسیدند که بدون توجه به شرایط و مقتضیات زمان و مکان و عنصر مصلحت، نمی‌توان از فقه موجود انتظار پاسخ‌گویی به نیازهای روز را داشت و از جمهوری اسلامی، نظامی کارآمد و الگو را ارائه نمود. درخواست جدی ایشان از فقیهان این بود که با استفاده از ظرفیت فقه سنتی، دانش فقه را متناسب با نیازهای روز، پویا و پاسخ‌گو کنند.

افزون بر این، چون در جمهوری اسلامی به خاطر رویارویی با مسائل پیچیده‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، دفاعی و مانند آن در عرصه‌ی داخلی و خارجی، ضرورت حضور کارشناسان و تشخیص مصلحت جامعه از سوی ایشان روشن شده و حرکت از «زمام‌داری فردی» به «زمام‌داری نهادی و ساختاری» بیش از پیش احساس شده است، امام خمینی در راستای نهادینه‌شدن اداره‌ی کشور و عدم وابستگی آن به شخص ایشان تلاش فراوانی نمودند. گویا ایشان به این نتیجه رسیده بود که در دنیای پیچیده‌ی امروز نمی‌توان به صورت انفرادی، حتی با مشورت کارشناسان به اداره‌ی مطلوب جامعه پرداخت؛ بلکه جامعه نیازمند ساختار مشخصی است تا اداره‌ی کشور در زمینه‌های مختلف به صورت جمعی و در چارچوب قانون با بهره‌گیری از نظرات کارشناسی صورت گیرد.

تاکید ایشان بر تدوین قانون اساسی در ماه‌های نخست تاسیس جمهوری اسلامی، و رسمیت آن با همه‌پرسی، و شکل‌گیری نهادهای قانونی کشور (مثل مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری و قوه قضائیه) و تاسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در همین راستا قابل ارزیابی است؛ سپردن اختیار تشخیص ضرورت به مجلس شورا در موارد اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان نیز در راستای سپردن امور به نهادهای جمعی و تخصصی ارزیابی می‌گردد. دستور بازنگری در قانون اساسی و رفع ایرادهای آن، که در اثر تجربه‌ی ده ساله‌ی اداره‌ی کشور برای مسئولان و دولتمردان آشکار شده بود، گام دیگری در جهت تمشیت امور بر مدار قانون بود؛ زیرا نقص‌های قانون اساسی در دهه‌ی نخست موجب می‌شد که گاهی به منظور حل معضلات نظام و رفع تنگناها، اصول قانون اساسی در قوای مختلف نقض گردد.



منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

استادی، ر. (۱۳۸۵). حکومت اسلامی، ۱۱ (۴۰)، صص ۶۶-۸۰.

ابن عاشور، م. ط. (۱۴۲۰ق). تفسیر التحرير و التتویر. (ج ۲۳). بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.

بروجردی، م. (بی تا). درس امام خمینی و ولایت مطلقه فقیه. تهران: موسسه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

جمعی از نویسندگان. (۱۳۷۸). مجموعه آثار کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی. (ج ۱۰). قم: مؤسسه

تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

خامنه‌ای، س. ع. (۱۳۸۲/۰۹/۲۶). بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان قزوین. قابل دسترس در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=5703>

خسروشاهی، س. ه. (۱۳۹۵). اسناد نهضت اسلامی ایران. (ج ۸). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

خمینی، س. ر. (۱۳۷۹). صحیفه امام. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

خمینی، س. ر. (۱۳۸۷). رساله بدائع الدرر فی قاعده لاضرر. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

خمینی، س. ر. (۱۴۲۱ق). کتاب البیع. (ج ۱ و ۲). تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

خمینی، س. ر. (۱۴۲۲ق). استفتانات از امام خمینی. (ج ۱ و ۳). قم: موسسه النشر الاسلامی.

روحانی، س. ح. (۱۳۸۱). نهضت امام خمینی. (ج ۱). تهران: موسسه چاپ و نشر عروج.

سمرقندی، ن. (۱۴۱۶ق). تفسیر السمرقندی. (ج ۳). بیروت: دارالفکر.

صورت مشروح مذاکرات بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۹ الف). (ج ۱ و ۳). تهران: اداره کل

امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.

صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی (۱۳۶۹ ب). (ج ۳). تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط

عمومی مجلس شورای اسلامی.

طباطبایی، س. م. ح. (بی تا). ولایت و زعامت. در: بحثی در مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

طبرانی، س. (۲۰۰۸ م). التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم. (ج ۵). اردن: دارالکتب الثقافی.

طبرسی، ف. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. (ج ۳). تهران: ناصر خسرو.

طبری، م. (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن. (ج ۲۳). بیروت: دارالمعرفة.

قرطبی، م. (۱۳۶۴). الجامع لأحكام القرآن. (ج ۱۵). تهران: ناصر خسرو.

قطب راوندی، س. (۱۴۰۵ق). فقه القرآن. (ج ۲). قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.

کاشانی، ف. (بی تا). منهج الصادقین فی إلزام المخالفین. (ج ۸). تهران: کتابفروشی اسلامیة.

کاشف الغطاء، ش. م. ح. (۱۳۳۰ق). الدین و الاسلام. کربلا: مکتبه نینوی الحدیثه.

کدخدایی، ع. ع. و جواهری، م. (۱۳۹۱). حاکمیت قانون و ولایت مطلقه فقیه. تهران: نشر دادگستر.

کدیور، م. (۱۳۷۹). دغدغه‌های حکومت دینی. تهران: نشر نی.

کلینی، م. (۱۴۰۷ق). کافی. (ج ۵). تهران: دارالکتب الإسلامیة.

ماوردی، ع. (بی تا). النکت و العیون. (ج ۵). بیروت: دارالکتب العلمیة.

مصباح یزدی، م. ت. (۱۳۹۶). نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقی. قم: موسسه آموزشی-پژوهشی امام خمینی.

مکارم شیرازی، ن. (۱۳۷۱). تفسیر نمونه. (ج ۱۹). تهران: دارالکتب الإسلامیة.

منتظری، ح.ع. (بی‌تا). خاطرات آیت‌الله منتظری. بی‌جا: بی‌نا.
مومن قمی، م. (۱۴۱۵ق). کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
نائینی، م.ح. (۱۳۸۲). تنبیه الامه و تنزیه المله. س.ج. ورعی (تحقیق و تصحیح). قم: بوستان کتاب.
ورعی، س.ج. (بی‌تا). مجموعه اسناد و مدارک تدوین و بازنگری قانون اساسی. (ج ۱۴). قم: دبیرخانه مجلس خبرگان
رهبری.
هاشمی رفسنجانی، ا. (۱۳۸۲). آرامش و چالش، کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۲. م. هاشمی (به اهتمام). تهران: دفتر
نشر معارف انقلاب.
هاشمی رفسنجانی، ا. (۱۳۹۰). پایان دفاع، آغاز سازندگی، کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۷. ع.ر. هاشمی (به اهتمام).
تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.
هدایت‌نیا، ف. (۱۳۹۲). جایگاه قانون در نظام ولایت فقیه. در: ولایت فقیه، حکومت مطلقه، تمایزات و تفاوت‌ها. قم:
بیت‌الاحزان فاطمه علیها السلام.



References

- Borujerdi, M. (n.d.). *Imam Khomeini's lectures and absolute guardianship of the jurist*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Collected works of the conference of Imam Khomeini and the idea of Islamic government*. (1999). Vol. 10. Qom: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Elaborate report of negotiations of the final consideration of the Constitution of the Islamic Republic of Iran. (1990a). Vol. 1 and 2. Tehran: The Office of Cultural Affairs and Public Relations of the Islamic Consultative Assembly.
- Hashemi Rafsanjani, A. (2003). *Peace and challenge, record and memoirs of 1983*. (M. Hashemi, Ed.). Tehran: Daftar-e Nashr-e Maaref-e Enghelab.
- Hedayatnia, F. (2013). The place of law in the system of the guardianship of the jurist. In *Guardianship of the jurist, the absolute reign, distinctions and differences*. Qom: Bayt al-Ahzan Fatima.
- Ibn 'Ashur, M. T. (1999). *Tafsīr al-tahrīr wa-l-tanwīr*. Vol. 23. Beirut: Mu'assasa al-Tarikh al-'Arabi.
- Kadivar, M. (2000). *Concerns of the religious government*. Tehran: Ney Publication.
- Kadkhodaei, A. A. and M. Javaheri. (2012). *The rule of law and absolute guardianship of the jurist*. Tehran: Dadgostar Publication.
- Kashani, F. (n.d.). *Manhaj al-ṣādiqīn fī ilzām al-mukhālifīn*. Vol. 8. Tehran: Islamiyya Bookstore.
- Kashif al-Ghita', S. M. H. (1911). *Al-Dīn wa-l-Islām*. Karbala: Maktaba Naynawi al-Haditha.
- Khamenei, S. A. (2003). Speech in the meeting with a group of students from Qazvin. Accessible at: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=5703>.
- Khomeini, S. R. (2000). *Kitāb al-bay'*. Vol. 1 and 2. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Khomeini, S. R. (2000). *Ṣaḥīfī Imam*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Khomeini, S. R. (2001). *Inquiries for Imam Khomeini's fatwas*. Vol. 3 and 10. Qom: Islamic Publication Institute.
- Khomeini, S. R. (2008). *Risāla badā'i' al-durar fī qā'ida lā-ḍarar*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Khosrowshahi, S. H. (2016). *Documents of the Islamic movement of Iran*. Vol. 8. Tehran: Islamic Revolution Document Center.
- Kulayni, M. (1986). *Kāfī*. Vol. 5. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyya.
- Makarem Shirazi, N. (1992). *Tafsīr nimūni*. Vol. 19. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyya.
- Mawardi, A. (n.d.). *Al-Nukat wa-l-'uyūn*. Vol. 5. Beirut: Dar al-Kutub al-'Ilmiyya.
- Mesbah Yazdi, M. T. (2017). *A glance at the theory of the guardianship of the jurist*. Qom: Imam Khomeini Education and Research Institute.
- Momen Ghomi, M. (1994). *Kalimāt sadīda fī masā'il jadīda*. Qom: Islamic





Publication Institute.

Montazeri, H. A. (n.d.). *Memoires of Ayatollah Montazeri*. (n.p.)

Nahj al-Balagha.

Na'ini, M. H. (2003). *Tanbīh al-umma wa-tanzīh al-milla*. (S. J. Varai, Ed.).

Qom: Boostan-e Ketab.

Ostadi, R. (2006). The Assembly of Experts and the legitimacy of the governmental system. *Hukūmat Islāmī*, 11(4), 66-80.

Qurtubi, M. (1985). *Al-Jāmi' li-aḥkām al-Qur'ān*. Vol. 15. Tehran: Nasir Khusraw.

Qutb Rawandi, S. (1984). *Fiqh al-Qur'ān*. Vol. 2. Qom: Library of Ayatollah Mar'ashi Najafi.

Rouhani, S. H. (2002). *Imam Khomeini's movement*. Vol. 1. Tehran: Oruj Publishing Institute.

Samarqandī, N. (1995). *Tafsīr al-Samarqandī*. Beirut: Dar al-Fikr.

Tabarani, S. (2008). *Al-Tafsīr al-kabīr: tafsīr al-Qur'ān al-'azīm*. Vol. 5.

Jordan: Dar al-Kitab al-Thiqafi.

Tabarsi, F. (1991). *Jāmi' al-bayān fī tafsīr al-Qur'ān*. Vol. 23. Beirut: Dar al-Ma'rifa.

Tabarsi, F. (1993). *Majma' al-bayān fī tafsīr al-Qur'ān*. Vol. 3. Tehran: Nasir Khusraw.

Tabataba'i, S. M. H. (n.d.). Guardianship and headship. In *A discussion of authority and clergy*. Tehran: Sherkat Sahami Enteshar.

The Quran.

Varai, S. J. (n.d.). *Collected documents and records of compilation and revision of the Constitution*. Vol. 14. Qom: Secretariat of the Assembly of Experts on Leadership.